

سوال : درنوار قبلی یا قبله" گفته بودید که ذهن ایشان را آگاه کرده بودند که شما و خانواده شما برای احیاء وزنه کردن صنایع دستی ایران چه خدماتی کرده‌اید.

آقای براسور : بله آخر که مخصوص شدم اینرا فرمودند

سوال : این طرز آموختن زبان فارسی که شما داشته اید واقعاً حیرت آور است و کمتر اتفاق میافتد واقعاً میشود گفت بندرت، مثلًاً من الان، حاضر بذهن ندارم که کدام مستشرق و کدام ایرانشناس بخوبی شما فارسی صحبت کند و باین دلیل است که میگوییم واقعاً حیرت آور است و یک جنبه معجز آسائی دارد. چطور شد شما اینطوری بشکل بی همتای زبان فارسی را یادگرفتید.

آقای براسور : این باعث حیرت و تعجب خود من است که هنوز هم باشکال میتوانم اینرا بطور قطع بفهم و تعبیر کنم. از خویش و قوم شما علی اشرف شیبسانی پرسیدم که؛ اشرف چطور شد که من اینطور فارسی یادگرفتم، او گفت دلیلش اینست که دوست داشتی، ولی چرا من دوست داشتم، گمان میکنم که باستی شکر آنرا به پدرم بکنم، باین دلیل که کنترات اولی پدرم که آمد اصفهان برای مدت پنج سال بود و بعد از ۵ سال باید برود و برگردد، حالا مجبورش کردند که برگردد چون خیلی موفق شده بود، این امری است علیحده،

سوال : مثلًاً قراردادی داشت که از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۳ در ایران باشد

آقای براسور : بله، و او در سال ۱۹۱۳ هم آمد بفرانسه آنجا توقع و التماس کردند که برگردد، ولی آنوقت در کلاسی که من بودم مرا مجبور کرد که فارسی یادگیرم و من میگفتم آقا ما میرویم از اینجا و باین زبان کسی در دنیا حرف نمیزند، یعنی چه که من زحمت بکشم، من در سن ۲ یا ۸ سالگی بودم که پدرم اینها را میگفت، گفتند که ما اینجا هستیم و اکازیون (Occasion) هست، و آنوقت از همه چیز مهمتر، یک علمی برای من پیدا کرد که یک آخوندی بود شاعر و این دیده بود که من یک قدری ذوق دارم و زود یاد میگیرم، عوض اینکه بیاید الفباء و مدارج القراءه برای من بخواند، شروع کرد با من مشاعره کردن و من اولین تماسم با زبان فارسی از روی شعر و مشاعره بود، اینهم از ارث پدرم هست برای اینکه اگر پدرم مجبور نکرده بود، من اینکار را نمیکردم، آنهم بفارسی نوشتن و خواندن و مشق.

سوال : واقعاً خط شما هم در فارسی خیلی خوبست

آقای براسور : بله تا یک حدی

سوال : نه خط شما خیلی خوبست یعنی ایشان شمارا و ادار بنوشتن خط فارسی کرد که این خیلی مهم است .

آقای براسور : بله اینطور بود یعنی ~~ابن زرپشنی~~ (Absorption) که من از زبان فارسی کردم

سوال : یعنی پذیرش زبان فارسی

آقای براسور : بیشتر از پذیرش ، یعنی بلعیدن وجذب ، این خودش هنوز اسباب تعجب خود من است ، برای اینکه فرنگی زیاد بود و من نه تولدم در ایران بود ، نه تولد پدرم ، نه تولد مادرم ، نه تولد زنم ، هیچ چیز خونی با ایران ندارم ، در صورتیکه هستند اشخاصی که متولد شدند ، یکنفر ایطالیائی هست ، نیاکی و مادرش که از ارامنه تهران است . من از او بهتر فارسی حرف میزنم ، این خودش معجزی است و خودتان فرمودید که معجزی است .

سوال : آقا این مرد بزرگوار که لااقل در راه شما هم اینقدر رحمت‌کشید و من هرجا که ایرانی هارا دیدم راجع بمرحوم پدرتان که درباره خدماتی که ایشان به آموزش و پرورش کردن خاطرات بسیار خوبی دارند ، این مرد بزرگوار درجه سالی فوت شد .

آقای براسور : در سال ۱۹۵۲

سوال : درجه سالی بدنیا آمده بود

آقای براسور : در سال ۱۸۷۸ ، آنوقت تاریخ تولد رسمی رضا شاه پهلوی که میگفتید ، پدر من در همان روز و همان ماه و همان سال بدنیا آمد یعنی در ۱۸۷۸ هفدهم مارس یک قدری قبل از نوروز میشود ، سوم اسفند ، تاریخ تولد رضا شاه درجه سالی بود . مصاحبہ کننده : همان چند روز بعدش بود .

آقای براسور : آنوقت در آن شرفیابی اولیه آیا مهر گفتم که پدر من با مرحوم رضا شاه در یکروز و یکسال و یکماه متولد شده اند ولی گمان میکنم که این تاریخی که برای رضا شاه میدادند فرضی بود .

سؤال : تاریخ تولد مرحوم رضا شاه هیچوقت بطور روشن معلوم نبود

آقای براسور : ولی آن تاریخی را که تعیین میکردند و جشن میگرفتند با روز و سال و ماه تولد پدر من یکی بود .

سؤال : حالا با این موضوعی که فرمودید من بیاد آمدن زیرالدوگل به تهران میافتم شما آن موقع که هنوز برنگشته بودید با ایران ، که آمدن او خیلی هم سروصدا کرد .

آقای براسور : نه خیر ، ضمناً "میخواهم یک چیزی بگویم در این باب ، مالروراکه گفتم چقدر با من رفیق بود ، یکروز در وریر در منزلش بودم ، گفت که من از زیرالپرسیدم که چطور شده است که از شما در ایران اینطور پذیرایی گرم واستثنایی کردند ، جواب داد که هرجا اگر اندونزی هم باشد همینطور خواهد بود ، مالروراکه گفته بود که من به این مطلب عقیده ندارم ، حالا شما بمن بگوئید چرا

سؤال : یعنی مالروراکه شما گفته بود

آقای براسور : بله یعنی براسور به مالروراکه بگوید یعنی چطور شده و دلیل این پذیرایی چه بوده ، من گفتم ، فی البداءه گفتم و فکر نکردم ، گفتم چندین دلیل دارد ، و یک رفیق مشترک داشتیم که بمن گفت اولین دفعه است که می بینم مالروراکه بکسی گوش میدهد و قطع نمیکند ، گفتم اولین دلیلش اینست که " گل " بفارسی گل " فلور " و آسانتر است که انسان داد بزند زنده باد دوگل تا بگوید زنده باد آیزنهایر یا چرچیل ، این خودش مشارکت با گل ، در ملت یک جنبه سمتاگیکی دارد ، گفتم ثانیاً " جزء نویسنده‌گان خارجی آنهاشی که در ایران بیشتر خوانده میشود مال فرانسه است ، یکیشان سه تفنگدار است از الکساندر دومایکی مال میشل زواکو که ترجمه شده بفارسی یکی هم " له میزرابل (Les Miserables) یعنی بینوایان ویکتورهگو ، اینست که اغلب ایرانیها این چیزها را شنیده اند دوگل برای آنها یکی از سه تفنگدار است از فرانسه ، ثالثاً در بزرگترین و دور ترین گوهای ایران کسی نیست که اسم ناپلئون را شنیده باشد ، همینطور که یک خلبان

فرانسوی که از کوههای بختیاری پائین آمد یعنی سقوط کرد که طیاره‌اش خراب شد ، این کوهستانیهای بختیاری اول با و اشاره کردند که ما ترا نمیکشیم و گفت که من : فرانسه - فرانسه ، و آنها جواب دادند ناپلئون ! ، و من گفتم که دوگل هموطن ناپلئون است ، آخر شهم که هیکل و قد و مازته (Majeste) شخصی اش گفت من با و همین مشب میگویم ، که توی کتاب " لشتن کن آوه " نوشته . حالا شما این اనالیزم را قبول میکنید .

سؤال : بله ، بله یک مقداری از آنرا قبول دارم ، البته خوبیتی فوق العاده شما دراینست که تمام ملت ایران در ۱۹۶۳ ، هنوز الکساندر دوما و میشل زواکو را بیاد داشته اند و بعد اینکه در کوهستان هم هنوز ناپلئون را می‌شناشند ، آن‌هم یک خوبیتی است ، ولی چیزی که هست اینست که زندگانی دوگل تاریخی است ، ولی برای حالا تصور نمیکنم دیگر ناپلئون آنقدر تی که شما میفرمایید داشته باشد ولی این اولین چیزی که فرمودید خیلی حساس است برای اینکه یک ملتی که باید بگوید زنده باد " دوتاگل " خیلی برایش آسانتر است تا اینکه بگوید زنده باد آیزنهاور که البته تلفظش دشوار است و آنوقت قدو هیکلو هیبت خود زنرال هم که بجا خودش کارش را میکند البته ، این مطلب راجع به سفر دوگل در ایران خیلی مهم بود ،

آقای برا سور : در انانلیز من کدام قسمتش را قبول ندارید .

سؤال : منظورم همان بود که گفتم یعنی که یک مقدار از انانلیز شمارا قبول دارم ولی راجع به خاطرات ناپلئون ، تصور نمیکنم که آن خاطره هنوز آنطوریکه در آن زمان ها بود در این موقع هم در ذهن ها باقیمانده باشد . پس از ۱۹۶۶ همانطور که خودتان گفتید که میشود ۱۳۴۴ شمسی تا گمان میکنم شب انقلاب که شما تقریباً در ایران آمد و داشتید در حدود مثلثاً ده سال بیشتر میشود

آقای برا سور : اقلاً بیست دفعه رفتم

سؤال : حالا این دوره مهمی است ، از هر نظر مهم است برای ما ایرانیان ، نه فقط برای اینکه دوره است که منجر باین انقلاب علیه ما علیه شد ولی دوره واقعاً " رستاخیز و دگرگونی ایران بود اینرا میخواستم که استنباط شخصی و بیطرفانه خودتان را راجع به این دگرگونی و راجع به نقطه اوج مملکتی که شما آنرا در نهایت ذلت و بدبخشی در ۱۹۵۸ دیدید با چشم یک کودک چهار ساله اینرا یکمرتبه

هفتادو اندی سال بعدش می بینیدا پن استنباط و احساس شما چه بود واينرا به تفصيل شرح بدھيد و خلاصه تفريما ئيد .

آقاي براسور : اول باید شما سؤال بکنيد و سؤالهای جزئی بکنيد ولی يك چيزى ميخواهم بگويم که شايد تيپيک است (Typique) و جواب سؤال شما است :

موقع جشن ۲۵۰۰ ساله من دعوت شدم بتهران وچون ازتمام ممالک که کميته معين کرده بودند من از همه مسن تر و رتبه بالاتر داشتم يعني ارشد بودم وچوپانشان بودم ، ما را با طياره بردنده به شيراز و با اتومبيل به تخت جمشيد ، يك دھي هست ، بنظرم مرو دشت بنده در ۱۹۲۶ همين مسافرت را با اتومبيل کردم ، در مرود شت تاخانه خشتی بود ، يادم میآيد ، اين سفر که رد شدم يك شهر بزرگ بود و مردم لباس و گش داشتند و مغازه و دکان و اسفالت حسابی بود ومن خيلي از قسمتهای سؤال شما را شايد با اين مثال جواب داده ام واينرا هم به اعليحضرت گفتم ، بمن مطلبی گفتند راجع به ترقیات ، که من گفتم که اگر اجازه بفرمائيد من از شما بهتر ميفهم والبته اين خيلي پر روئي بود که با اعليحضرت آريا مهر کسی بگويد که من از شما بهتر می فهم ، ولی خوب میدانستند که من نميخواهم توهين بکنم ، گفتم که من ۲۵ سال از اين مملکت غائب بودم ، در اين زمان اعليحضرت همايونی روز بروز بدرد مردم و مسائل مختلف رسیده ايد ، من با آشنايی کامل که از اين مملکت داشتم ، بکر برگشتم و برای رفقای خودم سه مثل میآورم که اول ميخندند ولی بعد می بینند که سرربو (Serieux) است و اجازه بفرمائيد عرض کنم ، گفتم من که در ۱۹۴۱ رفتم باران که میآمد توی کوچه ها و خیابانهای تهران ۳، ۴، ۵ تا چتر دیده میشد مال خانهای تهران ، دیروز و امروز تهران باران میآيد و هزاران چتر توی کوچه هست . وقتیکه در ۱۹۴۱ من رفتم در ۱۹۴۱ درشكه چيهها و آزانهای نظميه تمام کشیف و ریش نتراشیده بودند ، امروز تمام شوفرهای تاکسي و تمام پولیس ها مرتب و ریش تراشیده هستند و ثالثا " يکدانه پابرنه در شهر تهران نديدم ، اينهارا گفتم و ديدم خوشان آمده ، ايشان گفتند فقط در تهران نیست ، در شهرستانها هم پابرنه نیست ، من گفتم آنرا هم تائید میکنم واين اولین جوابی است که من بشما میدهم وحالا شما سؤال بکنيد روی مسائل مختلف تا من بشما جواب بدهم .

سؤال : شما خارج از اين مصاحبه بارها بمن گفته بوديد که : من خودم را خیا بيشتر ايراني حس ميکنم تا فرانسوی وقتی که فکر دوستانم را ميکنم اول فکر دوستان ايراني را ميکنم و در محبيط های خوش زندگانيم اغلب فکر ايراني ميکنم ، آيا

این استنباطی که شما نسبت بمردم ایران و دوستان خودتان ، یعنی آدمهای ساده برای اینکه خودتان بارها گفتید که آدمهای ساده بودند ، چون وقتیکه امور تجاری انجام میدادید با آدم معمولی طرف بودید و وقتی که بچه بودید ، در مدرسه پدرتان با آدمهای عادی زوبرو بودید ، هم با آدمهای نخبه و هم با آدمهای ساده ، حالا آیا شما تغییری در محیط و طرز تفکر و خوب شدن و یا بد شدن این نوع مردم در عرض این ۲۵ سال دیدید یا ندیدید .

آقای برا سور : بله تغییرش بخوبی نبوده ، مهمان نوازی ، ادب ، رسوم و این چیزها را من دیدم که کم شده نسبت به ۲۵ سال قبل یعنی پس رفته است ، بواسطه تمکن زیاد ، چون نمیشود منکر بود که تمول و مخصوصا " در تهران تمول در سطح خیلی پائین مردم هم بود ، مثلًا " سلمانی ، هتل پارک دوتا اتومبیل داشت و مرخصی که میرفت ، میرفت با هواپیما به لوس انجلس ، اینست که تمول زیاد تولید تخریب یعنی کروپسیون (Corruption) میکند یعنی فساد و البته تهرانی ۱۹۴۱ با تهرانی ۱۹۶۶ تفاوت داشت .

سوال : یعنی فساد ۲۵ سال بعد بیشتر بود و محسوس بود

آقای برا سور : بله محسوس بود

سوء‌ال : توى کارمندان دولت و رفتارشان ، البته شما این دفعه بیشتر بعنوان مهمان میرفتید و می‌آمدید ولی آیا احساس میکردید که این تغییر کرده مثلاً با ترتیبی تر شده اند و یا خشونت‌آمیز تر شده بودند .

آقای برا سور : خشونت آمیز تر شده بودند ، میدانید من که زمان رضا شاه رفتم که آخر سلطنت رضا شاه بود ، ادارات و ادمینیسرا سیون (Administration) ایرانی کم بود ، عده آنها کم بود و وزارت خانه ها کم عضو داشتند ، چیز مهمی نبود ولی وقتی که برگشتم بطور هنگفت توسعه پیدا کرده بود ، وزارت خانه ها ده طبقه شده بود ، اینها تولید فساد میکنند ، البته رشوه گرفتن همیشه بوده ، در زمان صفوی هم بوده در تمام مشرق بود

سوال : در همین مملکتی که الان توییش هم هستیم

آقای بی‌اسور : همه جا هست، این یا نوع بشراست ولی طرز شوه خواستن و رشوه

گرفتن مطرح است . در ۱۹۴۱ رویه‌مرفته با ادب و تبسم بود ، در ۱۹۶۶ با خشونت و پر روشی

سوال : شخما" ، البته نمیخواهم اسم ببرید ولی شخما" شما روبرو شدید با این نوع که واقعا" ادعا داشتند و میخواستند که پول داده بشود .

آقای براسور : بله ، بله

سوال : رسم " هم میگفتند

آقای براسور : تقریبا" و با خشونت

سوال : حاله‌میں یک سوال دیگر را پیش می‌آورد ، شما در ظرف این ده‌سال که قبل از انقلاب با ایران آمد و داشتید ، آیا اموری هم انجام دادید و صاحب مشاغلی در آنجا بودید یا در خارج بودید ، البته در رابطه با ایران

آقای براسور : هیچ موقعیت پیدا نکردم

سوال : چرا دیگر ، شما یک شغل بسیار مهمی در پاریس داشتید ، همین را بفرمایید

آقای براسور : آقای امیرعباس هویدا بمن گفت که این اطاق تجارت فرانسه و ایران ورشکسته در پاریس ، این اطاق در ۱۹۳۶ تأسیس شده بود ، شا مبرد و کومرس فرانکوپرسن (Chambre de Commerce Franco-Persane) زمان فروهر آنجا وزیر مختار بود ، بعد افتاد دست یک سودانی ، منظورم ابوالقاسم فروهر است یعنی برادر بزرگتر ، یک کمی شل بود ، یک منشی آنجا گرفته بودند سودانی که امسن را نمیخواهم ببرم و این یک قاچاقه‌ای بنام اطاق تجارت کرده بود و دولت فرانسه آنرا بسته بود بانگ . این البته خوب نبود و هویدا اینرا شنیده بود و بمن میگفت میخواهم اینرا زنده کنم و من رفتم در پاریس به اداره شهربانی و توضیح دادم و فورا" بمن اجازه بازگردان دادند و گفتند هیچ مربوط بسابق نیست و قضیه تمام شد ، یکی هم گفت فرانس - ایران را نمیخواهم در دست بگیرم .

سوال : فرانس - ایران چه بود

آقای براسور : فرانس - ایران را مدام " هلو " (Mme Helléw) شما که اینها را میدانید .

سؤال : بنده که نباید بدانم ، نوار باید بداند

آقای براسور : فرانس ایران یک مجمع فرهنگی بود که کنفرانس میدادند

سؤال : یعنی انجمن روابط فرهنگی بود

آقای براسور : بله و رئیس آن مسیو " ماسه " بود ، یعنی هیا نری ما سه ، ایرانشناس معروف و دبیرش خاتم " هلو " که شوهرش وزیر مختار بود در ایران قبل از جنگ و کنفرانسهای خیلی خوبی هم میدادند و ماسه قبل از فتوش گفته بود که بعداز من باید لئون براسور رئیس بشود ، اینترا هم امیر عباس هویداشنیده بود ، دستور داد اینجا به جهانبانی سفیر ایران که من بشوم رئیس یعنی پیرس زیدان (President) فرانس - ایران ولی در ضمن سکرتر آن یک خانم فرانسوی بود بنام مدام " دولایم " که او نخواست و گفت که براسور در مرکز میتوانند (Mondain) پاریس زیاد آشنا نیست و مسیو " میسلر " را آورد و رئیس کرد که زمان حکومت ویشی کلابراتور (Collaborator) شده بود و از من اینرا گرفتند . سفیر ایران هم هیچ دفاع نکرد و تشد ولی اطاق تجارت خیلی رونق و توسعه پیدا کرد و چندین کار مفید هم کرد

سؤال : حالا همین کارهای مفید را بفرمایید ، که محل آن کجا بود و چه میکردید .

آقای براسور : محل آن اول درخانه ایران بود در شانزه لیزه که آقای مهندی بوشهری خوشان نیامد که محل کار آنجا باشد ، چون من یک فکرهاشی داشتم مثلاً برای مراسم ۲۵۰۰ ساله اجازه مسیو " مالرو " و " واندرکمفورسی " را گرفته بودم که یک سونولومیر (Son et lumiere) یعنی نور و صدا از پذیرایی لوئی چهاردهم از محمد رضا بیک سفیر ایران در آن دوره را تجدید بکنم .

سؤال : اینرا بنده عرض میکنم که این در سال ۱۷۵۵ و آخرین سفیری که لوئی چهاردهم پذیرفت ، سفیری بود یعنی همین میرزا رضا بیک بود که شاه سلطان حسین فرستاده بود و شما میخواستید که از نو آن مراسم را تجدید کنید .

آقای براسور : این مراسم لوئی کاتورز را کشت سرهمین مرز برای اینکه زیاد خسته

شد، البته پیر هم شده بود ولی به صورت دو روز بعد از این مراسم مرد، بوشهه‌ری نگذاشت

سوال : یعنی برای مراسم ۲۵۰۰ ساله

آقای براسور : بله ، با آنکه با او خیلی رفیق هستم ، روی حسابات نگذاشت برای اینکه خودش جزو آن نبود نگذاشت ولی بعد رفتم تهران و به هویدا گفتم که اینجا یک اطاق کوچک کثیفی دارد و آبرومند نیست ، او یکی رافرستاد و دیدوبودجه بزرگتری بمن داد که یک جائی را اجاره کردم در کوچه مارگریت و یک بسوری (Bureau) خیلی آبرومند درست کردم و هیئت مدیره هم مرکب بود از بزرگترین موسسات فرانسه تمام بانکها ، سازندگان طیاره ار فرانس اینها تمام عضو اطاق تجارت بودند و تمام اشخاصی که میخواستند بروند با ایران یا با ایران معامله کنند میآمدند پیش ما و ما بآنها نصیحت میدادیم و آدرس میدادیم و خیلی بدرد آنها میخوردیم

سوال : اطاق تجارت باعث شد که کار عظیم با زرگانی خوب برآه بیفتد

آقای براسور : بله مثلاً "یکیش نتیجه پیدا کرد ، قرارداد "اربوس" (Air Bus) یعنی طیاره که ایران بنا بود ۱۲ تا بخرد بالاخره وسط کار انقلاب شد ولی ۵، عتای آنرا خریدند و دارند.

سوال : ولی عجیب اینست که امروز روزی است که ما داریم صحبت میکنیم درست ۹۰ و اندی فرانسه به امریکا داده

آقای براسور : ولی اولین فروشی که "اربوس" در دنیا کرد با ایران بود . این مسیو لاتیر را که شما اینجا دیدید همیشه بمن میگوید که شما برای من خوشبینی واقیوال آوردید یکی هم کارخانه "پژو" یک قراردادی بست برای ساختن یک کارخانه برای ساختن سالی صدهزار اتومبیل پژو در ایران ، اینهم قراردادش بین آقای خیامی که رئیس اتومبیل ایران ناسیونال بود و نجم آبادی و مسیو بولن مرحوم در دفتر مسیو بولن وزیر دارای فرانسه امضاء شد و اینهم پنج ، شش ماه قبل از انقلاب بود که بجائی نرسید . کارهای ذیگر هم بود مثلاً "شروع قرارداد "اولین " که نمیدانم فارسی آن چه میشود .

سوال : یعنی تولید نپرو بوسیله قوه با د

آقای برا سور : از این چیزها بود...، یادم نیست که همه را شرح بدھم

سوال : باز از این عوامل ترقی شما مثلا" راجع به سطح زندگی خود مردم غیر از اشاره که به چتر و اینها کردید ، در این ۲۵ سال تغییری دیده بودید .

آقای برا سور : من همانطور که به آریا مهر گفتم که پا بر هنر دیگر در تهران نبود ، تردیدی نیست ، از حیث لباس ، از حیث رستوران ، از حیث مردمی که آدم میدهد ، و اتومبیل سطح زندگی ملت از پائین به بالا بی اندازه از نقطه نظر مالی و مادی بهتر شده بود و تردیدی نیست ، حالا روحی یک امری است علیحده

سوال : حالا این روحی را هم بفرمائید

آقای برا سور : از نظر روحی بنظر من عقب افتاده بود

سوال : یعنی اینرا از نظر معنوی بفرمائید ، اینرا بفرمائید که چه محسوس بود مثلا" این را بفرمائید که مردم عادت به ارتقاء و رشوه و فساد اینها کرده بودند ولی احساس میکردید که دور روئی و دروغگوئی هم باشد .

آقای برا سور : بله بنظر من یعنی از نظر معنوی پس رفته بودند ، بنظر من ، برای اینکه جنگ برای زندگی مشکل تر شده بود یعنی مبارزه برای زندگی مشکل تر شده بود در ۱۹۴۱ تا ۱۹۶۶ باستی مبارزه بکنند و این یک مبارزه حقیقی بود .

سوال : مظورتان اینست که از نظر معنوی مردم عقب تر رفته بودند ، خوب مثلا" بفرمائید که از نظرهای دیگر مثل عبور و مرور و حمل و نقل و آمدوشد اینها وضع چطور بود

آقای برا سور : عبور و مرور خیلی شلوغ بود در تهران وهیچ وقت نتوانستند که یک دیسیپلین در عبور و مرور تهران از نظر اتومبیل و اینها بوجود بیا ورند ، گاهی آدم باید یک ساعت نیم تا دو ساعت از تهران تا شمیران در راه باشد ، از پس آمد و رفت اتومبیل نا مرتبا بود ، نه پلیس کارش را درست میکرد و نه چراگهای راهنمایی درست کار میکرد و این یک دزاورد (*Désordre*) اصلی و عمیقی بود در عبور و مرور

همچنین دزوردر (Désordre) در ساختمان ، تهران را در آخرین موقعی که من دیدم بنظرم از آن وقت ساختمانی در آن نکرده اند ، ساختمانها با طبقات زیاد تمام نا مرتب و بی نظم و بی ترتیب بود و با وجودیک اداره که آقای مهندس ناصر بدیع رئیسش بود یعنی برادر منصور بدیع کسی بفکر دیسپلین ساختمان عمارت تهران نبود . همینطوری میساختند و شنیدم که سه عمارت در شمیران ساخته بودند یک چیز آشپزخانه را فراموش کرده بودند یا اسانسور را فراموش کرده بودند ، مثلاً سی طبقه ساخته بودند که تا آخر هم خالی ماند . اینها از روی حرص و هول زود پول جمع کردند ، که یکی از بلاهای ایران در آن زمان ترقی قیمت زمین بود ، اینطور عمل میکردند ، بطور راستی راستی دیوانه کننده قیمت متوجه زمین در تهران و شهرهای بزرگ ترقی کرده بود .

سوال : شما وقتیکه بر میگشتید در این سفرهای مختلف که ظرف ده سال اخیر با ایران کردید میدیدید که مردم همینطور راجع بمسائل صحبت میکنند و اینها برای شما محسوس بود ، حالا من خوشوقتم که شما از آن فریفتگان شهرسازی در ایران نیستید بآن معنی که میگویند که خوب ساخته همه جا ساخته شد ، ساختمان فی نفسه را ترقی فوق العاده نمیدانید ، و جنبه آسایش زندگی مردم وزیبائی خیلی اهمیت دارد .

آقای برا سور : بله ، همینطور است من در پا یاخت ساحل عاج همین را دیدم . وقتی من وارد شدم ، دویست هزار جمعیت داشت ، همین امروز دومیلیون است ، ولی ساختمان و عمارتها تمام روی نقشه که در ۱۹۶۱ رئیس جمهوری " افوات آداد " کشیدند طبق آن انجام شده و شهر قشنگ و آرمونیزه (Harmonizé) یعنی هم آهنگی شده بود ، در صورتیکه تهران نه ، تهران خرتوی خر کامل بود . یعنی هرج و مرچ ، مثلاً در خیابان جردن یا خیابان گوته یا گاندی چیزهای عجیب و غریبی ساخته بودند .

سوال : حالا بقیه مطالب را میگذاریم برای نوار بعدی (پایان نوار ۲)

شروع نوار ۲ ب

سوال : دیگر از مطالبی که بچشم شما میخورد ظرف این ده سال چیزهای دیگری را می بینید ، غیر از مسائلی که گفتم ، که تغییر محسوسی باشد ، مثلاً راجع بزنان ایرانی ، ماشاء الله شما خوب قبله هم شناخته بودید که چه تغییری کرده بودند ، آیا این تغییر خوب بود ، با سواد شده بودند ، غیر از آرایش خودشان .

آقای براسور : نهغیر از آرایش خودشان بنتظرم به من محسوس نشد که یک ترقی زیادی کرده باشد من مطمئنم که همین زنهای ایرانی که دیگر چادر و حجاب نداشتند موقعی که چادر و حجاب داشتند متمن و تحصیلکرده بودند و بعد هم ماندند. جزء آنها که مینی زوب و آرایش میکردند ، کله پوک خیلی زیاد بود و ترقی حسابی در وضعیت زنهای ایران من حس نکردم.

سوال : خوب قربان این مارا میرساند بیک سوال اصلی که اگر مطلب دیگری نباشد انشاء الله ، الله اگر باشد که خودتان میفرمایید و گرنه پایان این مصاحبه خواهد بود ، حالا چگونه ایران در ۱۹۰۸ که از پستی و بدبختی و ذلت آندوران ، باروی کار آمدن رضا شاه اول و بعد محمدرضا شاه یک دوره بی سابقه اوج و بزرگی و ترقی یافت ، بعقیده شما این چطور ممکن است که یک مملکتی که اینطوری ترقی و پیشرفت و آبادانی را حس کرده باشد یک مرتبه باز از نو سقوط کند به قهر ، اینرا شما در ظرف این دهسال خواهش دارم بشکل هم یک قدری فلسفه تاریخ و هم یک مقداری از لحاظ واقعیت و رویداد و وقایع ، اینرا یک تجزیه و تحلیلی بفرمایید.

آقای براسور : آقای غفاری ! من مثل کمونیستها نیستم که میگویند تاریخ مربوط به اشخاص نیست ، من عقیده دارم با همیت روسا ، همینطور که ما می بینیم فرانسه دوگل با فرانسه امروز تقاضت زیاد دارد ولی نمیشود منکر بود که دوگل با آنکه نه دیکتاتور بود و نه بکسی اذیت کرد ، یک هادی و یک رئیسی بود که مردم با واطمینان داشتند و دنبالش میرفتند ، تصدیق میفرمایید ؟ ایران هم مرکزیت و اهمیت رئیس یعنی شاه از خیلی جاها یعنی ممالک دیگر بیشتر بود ، همه چیز بر میگشت بشاه و تولید میشد از شاه ، حالا قاجاریه را بگذاریم کنار ، رضا شاه یک آدمی بود باروح قوی و اراده قوی ، رضا شاه ، بطوریکه توضیح خواهم داد ، ضعف پرسش را حس کرده بود و پرسش حس کرده بود که پدرش با و عقیده زیاد ندارد و بیرون رفتن رضا شاه ، اینرا خود مالرو بمن گفت که وقتی دوگل رفت بدیدن محمدرضا شاه ، موقعی که میرفت به مسکو یعنی در ۱۹۴۴ و هنوز رضا شاه زنده بود یعنی او اخر عمرش بود ، گریه کرد محمدرضا شاه جلوی دوگل و گفت مرا گذاشته اند روی این تخت که من خودم را شاه نمیدانم تا بدرم زنده هست ، شاه او هست و من وکیل او هستم ، تا برگردد و من بچه هستم و خواهش میکنم بمن نصیحت هایی بگویم که چه باید بکنم و دوگل هم از خدا میخواست یک چنین مطلبی را و یکساعت با و نصیحت داد که اغلب این نصیحت ها را هم آریا مهر تا آخر عمرش گوش کرد ولی آریا مهر آدمی بود ضعیف ، نه *physiquement* شجاعت دارد ، برای همینکه دیگران خوابیدند زمین و او با اینکه رولور روبرویش بود و هیچکس نمیدانست که رولور خراب شده و حاضر بود که بمیرد آنروز ، اینطور

بمن گفتند ، راست است یا نه ؟

سوال : نمیدانم ، اطلاع ندارم

آقای برا سور : علی اکبر سیاسی

سوال : منظورم اینست که راجع به شجاعت شاه در برابر فخر آرایی که تیرانداخت آنرا میدانم ولی اینکه میفرمایید که تیر گیر کرد اینرا من اطلاعی ندارم

آقای برا سور : بله گلوله گیر کرد یعنی رولور خراب شد .

سوال : البته راجع بشجاعت بدی و فیزیکی شاه هیچ شکی نیست

آقای برا سور : ولی روحانی " ضعیف بود ، مثلاً اگر فکرش را بکنید و تطبیق بکنید با رضا شاه اسم یکی از رجال مملکت را که سخت تنبیه کرده باشد نمی بینید ، نیست ، وقتی خیلی میخواست تنبیه بکند میفرستاد بسفارت خارج واينجور چيزها . مردم کوچک تنبیه میشدند و نه رجال ، اینرا هم اشتباه میگوییم یا نه ؟

سوال : از من نپرسید آقا . خواهش میکنم ، من اینطوری نیستم که صحه بگذارم بفرمایشات شما ، نمیدانم ، عقیده شما است .

آقای برا سور : محمدرضا شاه سه عیب داشت که آمد بوقایعی که من آنرا انقلاب نمیگوییم چون در ایران انقلاب نشد و من مخالف لفظ انقلاب هستم و توضیح خواهیم داد ، یکی ضعف خودش بود که در مقابل اشخاص جرات تنبیه کردن رانداشت و مطیع خواهش بود ، خواهش یک اثر خیلی بدی بعقیده من ، نسبت با و داشت ، مطلب دوم فامیلش بود یعنی خواهش و خواهشها یش و برادرها یش وزن برادرها یش و شوهرخواهشها یش . عین وضعیت ناپلئون ، اینرا من در زمان قدرت او گفتم و امروزهم تکرار میکنم ، آنروز گفتم که اگر شاه از بین برود تقصیر فامیلش هست ، همینطور که اول شکست و پائین افتادنش از برادرش ژوزف پادشاه اسپانی آمد و خواهشها یش و شوه خواهشها یش ... اهمیت اینها در سلطنت آریامهر زیاد از اندازه بود هیچکس هم نمیتوانست بآنها دست بزند و چشم بسته از آنها حمایت میکرد و خیلی فامیلش سو استفاده میکردند تمام ، سو استفاده زیاد ، سوم و این امر الهی است ،

مریض شد و دو سال اخیر سلطنتش دیگر قدرت فکر و عمل نداشت و آنوقت وقتی میگویند انقلاب، انقلابی نبود، وضعیت اینطور شد، در تهران یک جای خالی یعنی خلاه پیدا شد فرانسویها میگویند در این موقع مسیو زیسکار دستن از خمینی در نوفل لوشا تو بواسطه بغضی که از محمد رضا شاه داشت کمک کرد و با تمام کمکهایی که ممکن بود از کاست و تلفن و تلکس و اینها داد، آنوقت میگویند، خود شاه خواهش کرده بود که خمینی را آنجا نگهدازید.

سؤال : از کی خواهش کرده بود

آقای برا سور : از زیسکار، اینهم یکی از آن دروغهای تاریخی است، چنین چیزی نبوده است.

سؤال : یعنی چطور بوده

آقای برا سور : چون وقتیکه خبر دادند که خمینی میآید اینجا وزیر خارجه آن زمان به قصر الیزه تلفن کرد که خمینی باید بیاید اینجا و ما روابطمان با شاه خویست و با ایران خوب است و این آدم مخربی است و دشمن خونی شاه است و باید اینجا و را بپذیریم

سؤال : این گزارش را کی داد

آقای برا سور : بله وزیر خارجه به قصر الیزه

سؤال : وزیر خارجه آن زمان ژان فرانسو پونسه بود (Jean Francois Poncée)

آقای برا سور : نه خیر مسیو " دگیرنکو " و ژان فرانسو پونسه دبیرکل ریاست جمهوری بود، جواب داد البته موافق حق دارد، نگذارید پیاده بشود و بفرستیدش هرجا که میخواهد برود

سؤال : زیسکار گفت

آقای برا سور : نه، نه دبیر ریاست جمهوری فرانسو پونسه گفت به گیرنکو وزیر خارجه و گزارش داد به زیسکار.

سوال : کی گزارش داد به زیسکار

آقای براسور : فرانسه پونسه ، زیسکار تلفن را بلند کرد و شاه را در تهران خواست و اینکه من میگویم هیچکس نمیتواند تکذیب بکند ، نمیتوانم بگویم کی بمن گفت ولی هیچکس نمیتواند تکذیب کند ، شاه را خواست و گفت : اعلیحضرت ! بمن خبر دادنکه خمینی میآید اینجا اگر برای شما اسباب زحمت است و نگرانی دارید کلمه بگویید من بپروندا میکنم ، البته آریا مهر هم نمیتوانست بگویید که از خمینی میترسم ، واينرا زیسکار مخصوصاً "کرد ، یگانه جوابی که شاه میتوانست بددهد اين بود که : نه خير برای من چيزی نیست ، اصلاً" پيش شما باشد بهتر است تا در عراق ، میخواهید نگهش بدارید ، نگهش دارید ، برای من اهمیتی ندارد . آنوقت اينرا مبدل کردند باينکه شاه گفته است که شما خمینی را نگهدارید ، آنوقت شاه مریض شدو زیسکار کارتر را درگوادولوب ضد شاه بلند کرد که وسط کار همه میدانند زیرا هاي زر آمد برای کمک شاه ، وسط کار آمد ضد شاه شد ، خیانت کردند امریکائیها بشاه ، شاه مریض ، بالاخره هیچ ، فکرش هم ناقص ، رفت . در اين زمان آمدن خمینی را خواستند با ايران و اگر سینمای آنروز را به بینيد ، وقتی که او وارد تهران میشود معلوم است که ترس و لرز دارد ، چون میترسید بکشندش ، نمیخواست برگردد بتهران ، اينرا همه بمن گفتند ، آمد و دید که يك ميليون ، دوميليون ملت استقبال کرده اند ، چرا ؟ اولاً "عکسها يش" آقای خمینی توی عکس خيافت فوتوزنيک است : ريش قشنگ و عمame و فلان ، خيلي شكلش مهيج است و اثر خوبی دارد ، بعد هم هیچکس نبود ، مملکت بي صاحب شده بود آنوقت مذهب هم بود ، امام بود ، ملت ايران هم

سوال : آنوقت امام نشده بود ، بعد شد

آقای براسور : خوب در راه امام بود ، اين بود که آمدند با استقبال و گفتند مرگ بر شاه وزنه باد خمینی رهبر ما و فلان و اينها ، من میخواهم يك نفر بمن بگويد که کی خدکی انقلاب کرد : يك قدری آمدند توی کوچه ، اگر هم شاه دستور داده بود مثل ۱۹۵۳ جلوی اينها را میگرفتند ، اينها عقیده من است ممکن است اشتباه بکنم ، ولی من گمان نمیکنم بشود گفت که در ايران انقلاب شده .

سوال : جناب براسور ، توی اين مطالبي که شما فرمودید من مقدار زیادي حرف و سوال دارم ولی الان يك چيزی فرمودید که زیسکار دستن نسبت به شاهنشاه بغضی داشت ، اين بغض از کجا ناشی شده بود .

آقای براسور : از مسافرتی که بتهران کرد و یک چیزهای پرتوکلی خیلی کوچکی ، چون ژیسکار آدم کوچکی است ، میانه آنها همچنین شاه هم حق داشت .

سؤال : در صورتیکه آنها خیلی دوست بنظر میآمدند

آقای براسور : وقتیکه شاه آمد پا ریس خیلی دوست بودند و اولین رئیس دولتی که دیدن ژیسکار آمد شاه بود ، قبل از اوکسی نیا مده بود ، خیلی از شاه پذیرائی عالی و عالی کرد ، خیلی هم رفیق بودند ولی ژیسکار اشتباها مفصلی کرد وقتیکه برای بازدید رفت بتهران ، یکی از اشتباها تمهش این بود که از تهران مستقیم رفت به ریاض در سعودی ، در صورتیکه آنوقت هم روابط ایران با سعودی خیلی بدبود ، عادات روسای دولت ایست که اگر از یک مملکت بخواهند بروند به یک مملکت دیگر ، بر میگردند به مملکت خودشان و مجددا " میروند و یکسر نمیروند از یک مملکت به مملکت دیگر و الا یعنی که هیچکدام از اینها را باندازه کافی مهم نمیدانند که یک دیدنی خاصی از آنها بکنند ، یکی از اشتباها ژیسکار که خیلی بشاه بخورد ، این بود که از تهران طیاره اش رفت مستقیما " به عربستان واينکار را هیچ وقت نمیکنند ، هیچکس نمیکند ، شما نگاه بکنید می بینید که هیچ وقت نشده یک چنین چیزی ، از هر مملکتی ، جز اینکه مثلًا " پاپ وقتی که میرود توی راه خودش توقف میکند و میایند از او استقبال میکنند و او توقف میکند و میرود ولی دو ویزیت رسمی در یک مسافت دیده نشده بود .

سؤال : حالا برگردیم سرآن سوالی که قبلًا " کردم و آن این بود که در ظرف این ده سال شما چه دیدید که ممکن است بیک نوعی از عوامل بوجود آمدن انقلاب باشد ، شما اینرا خلاصه کردید به یک موضوعی که البته خیلی قابل بحث هم هست که شاهنشاه آریا مهر شخصی بود که مثل رضا شاه تنبلی نمیکرد و تنبلی بعقیده جنابعالی چیزی بود که خوب بود و یک عامل مفیدی بود بعقیده شما یکی هم فرمودید که جزو خود شخص شاه و خانواده اش والبته مرض که یک عامل دیگری است ، عامل دیگری این انقلاب را بوجود نیا ورد ، در صورتیکه نمیدانم خود شما خارج از این نوار اشاره مثلًا " به نقش ساواک و این چیزها کردید و همچنین به سیاست کلی مثلًا " این سیاست ۱۲ سال و نیم امیر عباس هویدا و سیاست تمام این دوره را شما هیچ در نظر نگرفتید یعنی در واقع همانطور که خودتان هم با رهای فرمودید ، با درآوردن یک چهره موازی همیمن ناپلئون و شاهنشاه آریا مهر تمام خودش و خانواده اش را مسئول اینکار دانستید بدون اینکه واقعا " محیط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و یا بهتر بگویم اقتصادی

اجتماعی دولت را هیچ در نظر نگرفتید.

آقای براسور : اولاً موافق نبیستم که خودش و خانواده اش با یستی خیلی تفاسوت گذاشت بین خودش و خانواده اش ، خودش یک آدم خوش نیستی بود و میل داشت که خدمت بکند ، خانواده اش پوسیده بودند .

سؤال : اینرا که فرمودید ، میگوییم اینکه کافی نیست یعنی این استنباط ، شما ما شاء الله ده سال آنجا بودید و رفتید و آمدید ، من احساس میکنم و باز هم عرض میکنم که عوامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که شما چندبار با آن اشاره کردید و لان تعجب میکنم که از آن صحبت نمیکنند ، حالا نمیدانم ، همانطور که صحبت میکردید صرف نظر کردید از آن ، اگر نکرده اید پس اینرا بفرمایید که عوامل بوجود آورد ن انقلاب را که مثلاً "فرض بفرمایید نمیشود گفت که مثلاً" لوئی شانزدهم آن لاب فرانسه را بوجود آورد یا مثلاً" فرض کنید که شخص نیکلای دوم بیجاره آنرا بوجود آورد ، اینرا میخواستم که شما که دست اندر کار اقتصادی بودید ، اینرا بفرمایید .

آقای براسور : آقای غفاری : اینرا که شما میگوئید لوئی شانزدهم یا نیکلای دوم اینها انقلاب بود ، یعنی در فرانسه و روسیه انقلاب بود ، در ایران انقلاب نبود

سؤال : همین را که میفرمایید انقلاب نبود ولی باعث شد که اولین قربانی اش هم همان شخص اعلیحضرت بود و خانواده اش بود که نقداً "برافتادن دودمان مثلاً" در ایران ، خوب اینرا یک تحلیلی بفرمایید .

آقای براسور : خیلی خوب ، اولاً" راجع بساواک ، اولاً" برخلاف اینکه همه نوشتهند و گفتهند اینها اذیتش بملت نمیرسید ، ساواک یک چیز خیلی خشن و وحشی بود ولی مشتریهای ساواک یک عدد محدودی بودند ، یا از نقطه نظر سیاست ، یا از نقطه نظر دارائی ولی ملت ملت یعنی نانوا و بقال و اینها صدمه از ساواک نمیخوردند بعقیده من ، ممکن است اشتباه بکنم ، در اینکه فساد خانواده را بخود او ، بخود شاه ، تلقی میکردند و حق هم داشتند برای اینکه مسئولش خودش بود ، با یستی قدر ت داشته باشد که اینها را نگذارد مثل پدرش ، در موقع پدرش ، او یک برادر داشت ، داماد داشت ، آنها هیچ رلی بازی نمیکردند . دوگل چهار تا برادر داشت هیچ وقت در کار دولت مداخله نمیکردند .

سؤال : مرحوم رضا شاه برادر داشت .

آقای براسور : بله ، بله ، این برادر هیچ وقت صدایش درنیا نمود

سوئال : عجب ، عجب

آقای براسور : داماد داشت آن اتابای ، هیچ وقت مداخله در کارها نکرد ، ولی محمدرضا شاه برادرها یش یکیشان که حالا میگویند هروئین تجارت میکرد ، حالا نمیشود ثابت کرد ولی تقریباً "ملت تفاوتی بین خود شاه و فامیلش نمیگذاشت . حق هم داشتند برای اینکه مسئول خودش بود و آنوقت موضوع ساواک هم در رنج و زجر مردم ، ملت را میگویم ، نقشی بازی نکرد ، من گمان میکنم که آمدن آخوندها سرکار نه درنتیجه انقلابی است که مردم بلند شدند بر ضد شاه و بر ضد وضعیت اقتصادی ، وضعیت اقتصادی ایران بد نبود ، نفت زیاد میفروختند ، مردم پول پیدا میکردند قیمت زمین بالامیرفت ، وضعیت اقتصادی ایران در ۱۹۷۸ و ۷۹ ، مردم پول پیدا میکردند متمم میشدند ، فقر کم کم از بین میرفت ، کسی فکر اینکه باید انقلاب بکند ، حتی آنوقت محصلین هم که اینورسیته مرکز آشوب است ، البته بیشتر لیبرالیسم میخواستند ، البته توده ها تبلیغ میکردند ولی یک چیزی نبود ، بعقیده من بازهم میگویم ، که باعث این بشود که تمام ملت بلند شود ، اگر شاه مریض نشده بود و فرار نکرده بود ، اگر آن قدرتی که دهسال پیش داشت به عمل میآورد ، اگر اشخاصی مثل "نخست وزیر ، نخست وزیر : امیر عباس هویدا رفیق جون جونی من خدا رحمنش کند ، آدم بسیار خوب و یاکی بود ، ولی ضعیفتر از خود شاه بود ، ولی میتوانست نسبت بشاه بازی بکند ولی نکرد برای اینکه ترسید که شغلش از دستش برود .

سوئال : اینرا ممکن است یک قدری روشن تر بفرمایید که چه موقع میتوانست این نقش را بازی بکند .

آقای براسور : شاه با احترام داشت ، میدانست که آدم پاکدامنی است ، دنیاشناس است ، مسافرت کرده و میتوانست امیرعباس هویدا که جلوی شاه مقاومت بکند و با و نصیحت بدهد و بگوید اینطور میباشد بست کرد و اینطور نمیباشد بست کرد ، شاه بنتظر من اوائل گوش میداد ولی از بس بله قربان ، بله قربان کرد که من خودم شاهد بودم که وزرای خود هویدا از اول حرف شنوی نداشتند و کله شقی میکردند نسبت با و از بس که میترسید که شغلش را از دست بدهد .

سوئال : اینجا واقعاً "برای من روشن نشد یعنی میفرمایید که نسبت به اعلیحضرت

خیلی بله قربان ، بله قربان میگفت ولی وزراء او چرا از دستش رفتند.

آقای براسور : بله برای اینکه میدیدند که امیر عباس جرات اینکه از دست آنها برود و شاه شکایت بکند ندارد .

سوال : خوب بیشتر باید با ونزوئلا میشدند ، چون میدانستند که بقول معروف بچه ها چقلی آنها را امیر عباس نمیرفت شاه بکند .

آقای براسور : بله بهمین واسطه کله شق بودند و حرفش را نمی شنیدند و اینرا من خودم شاهد بودم اسم میتوانم ببرم ولی یکدفعه مقاومت کرد بازاهدی و ایندفعه هم پیش برد . میدانید وقتی که جنگ بین هویدا و اردشیر زاهدی شد ، هویدا پیش برد شاه با وجود آنکه زاهدی ذاما دش بود ، اورا ازوزارت خارجه بپرونداشت کرد و فرستاد بواشنگتن . اگر از اینکارها بیشتر کرده بود هویدا قویتر میشد و برای مملکت هم بهتر بود ، بعد عوض هویدا این نماینده سی . آی . ای این

سوال : جانشین هویدا را میفرمایید : آقای آموزگار

آقای براسور : بله آموزگار ، بعد از آموزگار شریف امامی ، بعداز شریف امامی ، یعنی از یکی بدتر

سوال : آنوقت که شریف امامی آمد دیگر گستته شده بود ، یعنی آنوقت خردمند دارد با منتخب آموزگار .

آقای براسور : بله ، آموزگار یک آدمی بود نماینده سی . آی . ای امریکا هنوز هم در امریکا زندگی میکند ، آدم دزدی بود که خودم شاهد یکی از عملیات بشودم و دشمن خون خونی امیر عباس هویدا و امیر عباس هویدا وقتی وزارت دربار را قبول کرد ، باز هم بعقیده من که با عبدالعلی غفاری صحبت میکردیم ، میتوانست شرط بکند که جانشین من باید مجیدی باشد یا فلاں یا فلاں .

سوال : یعنی قبل از اینکه استعفاء بدهد ، شما خیال میکنید که با درنظر گرفتن آن شخصیت شاهنشاه آریا مهر میشد یک چنین کاری را کرد .

آقای براسور : بله بنظر من میشد .

سوال : ببخشید حالا دیگر رفته ایم توى داستان ، مثلا" شما بجای آموزگارکى را انتخاب میکردید بعنوان جانشین و آیا خود هويدا را حفظ میکردید بازهم بعد از دوازده سال ونیم یا اینکه جانشین او کی میشد .

آقای براسور : نه ، مجیدی . برای اینکه مجیدی رفیق هويدا بود و با سروکاری که من با او داشتم ، بنظر من متین و سنگین و از کار مطلع بود و جوان بود . مجیدی اگر نباشد یکی از تیپ‌های مجیدی .

سوال : در هر حال بنظر شما از چه کاری آدم آنوقت میباشد مطلع میبود

آقای براسور : اقتضا دی مثلا"

سوال : یعنی میفرمایید این واقعیع بعدی که بوجود آمد بدلیل عدم اطلاع از موضوع اقتضا دی بود ، آیا آموزگار اطلاع نداشت .

آقای براسور : آموزگار اطلاع نداشت ، هیچ اصلا" کسی

سوال : او که ماشاء الله خودش وزیر بود و کارهای نفتی را کرده بود ، نماینده شماره ۱ ایران بود برای کارهای نفتی

آقای براسور : رئیس نفت بود ولی مطلع که نبود

سوال : نه رئیس نفت که نبود

آقای براسور : نماینده بود ، عرض کنم یکی از اشتباهات آریا مهر که هويدا کمک کرد این خرجهای هنگفت اسلحه ، هواپیما ، موشک و فلان اینها که ایران هیچ لازمند است ، ایران با کی میخواست جنگ بکند ، با افغانستان ؟ با عراق ؟ با روسیه ؟ با کی اینها بیخود بود و تمام برای پوز بود ، معذلک وضعیت اقتصادی ایران از این صدمه نخورد برای اینکه ماشاء الله این نفت اینقدر پول می‌آورد که ممکن بود یک چنین ولخرجی هائی هم بکنند و این عایدات نفت خواهی نخواهی ، البته عمدۀ اش میرفت توى جیب یکده . کمی ولی بالاخره پخش میشد توى ملت و ملت تا یک اندازه از این پولها استفاده میکرد یعنی از پولهای نفت . شما عقیده مرا پرسیدید که من گفتم .

سوال : بله ، شما معتقدید که خارجی ها حالا بگیریم ، خارجیها وقتی که میگوییم مقصودم دولت ، نمایانم ، سوئیپس یا ایتالیا نیست ، امریکا و انگلیس و شوروی در بوجود آوردن و قایعی که منجر شد برای کار آوردن آخوندها چه نقشی داشتهند و حالتاً یکقدری روشنتر بگوییم عموماً " یک طرز تفکری هست میان ایرانی هایی که خودتان بهتر میدانید چون عامل اصلی اینکار خود ناپلئون بوده در ایران ، از زمان فتحعلیشاه با یعنی ایرانی اعتقاد راسخی دارد که خارجیها دستشان در کار است ، انگلیس و روس و بساط و غیر ذلك ، اینجا که خیلی گل کرد ، در این انقلاب اخیر این موضوع عجیب گل کرد ، میخواهم بدانم که شما معتقدید که برای منافع غربی نوع انگلیس و امریکا ، سیاست آریا مهری و سیاست پیشرفت و آبادانی و صنعتی شدن ایران خطی بود که اینها میخواستند چنین مرد و عاملی را از بین ببرند .

آقای براسور : نه برضد ، خیلی مفید بود برای آنها که ایران قوی باشد ، همسایه شوروی ، شوروی هم خیلی راضی بود که ایران قوی باشد که حمله مستقیم امریکائیها اگر بشود ، توسط ایران بشود ، چون حریف ایران خیلی زود میشند ، در مکاتبات گوبینو در قرن ۱۹ خوانده میشود که سفیر روسیه در تهران به گوبینو میگوید که اگر ما بخواهیم بیاایم به تهران وایران را بگیریم قضیه یک هفته است .

سوال : راست است ، بله

آقای براسور : ولی نمیخواهیم ، لازم نداریم ، برای ما راحت تر است که اینطور باشد . در ۱۹۸۵ و ۱۹۷۸ هم همینطور بود ، روسیه سعی کرد که قضیه پیشه وری را

سوال : بله ، اگر منظور آن قضیه است ، آن در سال ۱۹۴۶ یا ۴۷ بود داستان دمکراتها در آذربایجان .

آقای براسور : بله ، در تبریز ، حالا پیشه وری را کی تحویل محمد رضا شاه داد ؟ خود روسها که بدارش زدند ، کوچک خان را کی ولش کرد ، خود شورویها ، در جنگ اسپانی کی جمهوریها را ول کرد و داد بدست فرانکو ، خود شوروی ، شورویها از حمایت کنندگانشان حمایت نمیکنند .

سوال : حالا شوروی را بگذاریم کنار ، پس شما اصلاً معتقد نیستید که پشت نهضت آخوندی امریکا یا انگلیس باشد که باعث شد که این بیااید سرکار و سلطنت و شخص

آریا مهر را از بین ببرد .

آقای براسور : نه ، این ، بلکه بعلاوه بر ضد این شد ، یعنی وقتی که ثابت شد به امریکا که سلطنت خاصیت ندارد و ظرفیت ندارد وجود ندارد ، خیال کردند که اگر کمک بکنند بر جعات آخوندها ، یک دمکراسی مذهبی تولید میشود و با آنها خوب میشود و این اشتباه آنها بود . ولی این سیر این عمل ضد آن چیزی است که شما میگوئید .

سوال : نه من چیزی نمیگویم . من دارم عقیده دیگران را میگویم برای بحث بوجود بیاید .

آقای براسور : این اشتباه است ، دلیلش رفتن شاه بود ونتیجه اش آمدن آخوندها ، ونه اینکه نتیجه آمدن آخوندها رفتن شاه باشد .

سوال : یعنی در واقع در حین اینکه قطار آخوندی راه افتاده بود ، وسط راه و آنجا بود که سیاست امریکا سوار قطار شد ونه کسی که قطار را راه انداخت ، شما این عقیده را دارید .

آقای براسور : بله ، حالا انگلیس چطور

آقای براسور : انگلیسها ، گمان میکنم که مدت درازی دست از ایران کشیده بودند حالا دوباره انترسه شدند یعنی تازمان آمدن خمینی واینها ، انگلیسها پروبلم های (Problèmes) دیگری داشتند ، اینطور ول کرده بودند یعنی دست امریکا جزء آن پروبلم های بود که حد درصد تحويل امریکا داده بودند و نمیخواستند دردرسی را ، آن موضوع نفت که نداشتند دیگر و بنظر من راجع بایران عقیده و فکری نداشتند ، حالا دارند دوباره ، برای اینکه ...

سوال : حالا یعنی بعد از انقلاب که پنج سال گذشته است .

آقای براسور : بله ، حالا میفهمند که میتوانند یک رلی بازی بکنند که امریکا نمیتواند بازی بکند واین رل برای آتیه ایران بنظر من مفید خواهد بود ، چون انگلیسها ایران را خیلی بهتر می شناسند تا امریکا .

سوال : آتیه ایران با بودن آخوند .

آقای براسور : با آخوند یا بی آخوند، ولی بی آخوند، البته این آخوندها در هر صورت، برای اینکه گمان نمیکنم ایران با آخوندها آتیه‌ای داشته باشد، باست این آخوندها از بین بروند چون پوسیده که بودند، پوسیده تر شدند و باستی یک مدتی بینظر من یک دیکتا توری نظامی باید سرکار تا بعد شاید مبدل بشود بدموکراسی که ملت ایران هنوز برای دمکراسی حقیقی حاضر نیستند، باستی که دولتشان زورو قوت داشته باشد، حالا زور و قوت بمعنای کشن و تیرباران یا شکنجه نیست باستی یک دولتی باشد همانطور که سه ربع سلطنت رضا شاه یک اتوریته قوی بود که همه قبول داشتند وهمه احترام داشتند، او اخوش یک قدری خراب شد و الا در اول تمام اتوریته رضا شاه، من آنجا بودم، بخدمت وترقی مملکت بود، "حقیقتاً" این عقیده را داشت. آریا مهر هم همانطور بدخت خدا رحمتش کند نیتش خیلی خوب بود خیلی میل داشت مملکت ترقی بکند ولی یک چیزهای مثل "در رفتار با شریعت و آخوندها ابداً" نفهمید چکار بکند. نه آنها فشار آورد ونه با آنها رفیق شد ماند وسط کار و آنوقت قدرت مذهب را در مملکت ایران نفهمید، برای اینکه همان موقع که رضا شاه در ایران حجاب را بر میداشت همان موقع هم علناً "روزه میگرفت و چیزهای مذهبی را انجام میداد ظاهراً" ، نمیدانم یادتان هست؟ بچه بودید آنوقت.

سوال : شما قربان یک مطلبی داشتید راجع به افغانستان و صحبتی که با وزیر خارجه ایران مرحوم خلعتبری آن زمان داشتید راجع به افغانستان، این موضوع چه بود

آقای براسور : همانطور که قبل‌اگفتمن من با وجود این که خیلی جوان بودم و فقط کاردار سفارت بودم یک رل سیاسی در افغانستان بازی کردم و خیلی مطلع باوضاع افغانستان و پشتوانستان بودم، یکروز مرحوم خلعتبری که معمولاً "وقتی میرفتم تهران و مرا دعوت میکرد، یک‌نها ری داد که عده‌ از رفقا بودند و در ضمن آقای محمود فروغی که آن وقت سفیر بود در کابل و مرخصی آمده بود، او هم سر میز نهار بود و صحبت از فارسی حرف زدن افغانها شد. خلعتبری خود فروغی از من پرسیدند که تو که در آن زمان آنجا بودی قضیه پشتوانستان از چه شروع شد. من گفتمن اول که شروع شد از دعوای امان الله خان پادشاه افغانستان با رضا شاه که در تهران با او دعوا یش شد.

سوال : سرچه مطلب دعوا شد

آقای براسور : سر دوچیز

سوال : یعنی موقعی که امان الله خان از سفر فرنگ بر میگشت و از ایران گذشت

آقای براسور : بله ، یکی اینکه زنش که اسمش ثریا بود بدون حجاب در اروپا مسافرت میکرد ، امان الله خان میخواست در تهران هم چادر سرش نکند و رضا شاه مجبور شد ، یعنی رضا شاه قبول نکرد و ثریا مجبور شد چادر سر بکند در تهران

سوال : هنوز کشف حجاب نشده بود در ایران

آقای براسور : نه خیر در اوائل سلطنت رضا شاه بود ، سال اول سلطنت بود ، امان الله خان یکروز رفت بازار برای خرید و تنقید زیاد از رضا شاه کرد ، البته فوراً " بعرض رسانند و پیغام داد که از نیاوران که منزلش بود نشاندش توی رویس رویس و فرستادندش به سرحد افغانستان ، یعنی ولش کردند

سوال : یعنی پادشاه افغانستان را بیرون کرد ؟

آقای براسور : بله ، چون پادشاه افغانستان رفته بود بازار و فضولی کرده بود ، حق نداشت چون مهمان بود ولی تنقید کرد و مسخره کرد از رضا شاه ، وقتی وارد کابل شد یک کینه زیادی نسبت با ایران پیدا کرد و تولید پشتو وزبان پشتون از آنجا شد که کم کم زبان فارسی را موقوف کند ، این ریشه اش بود ، بعد وقتی انگلیسها از پاکستان و هندوستان رفتند و تقسیم شد ، سرحد انگلیسها که خط " دوران " با سام نائب السلطنه بود یعنی لرد " دوران " سرحد را انگلیسها پیشنهاد داده بودند بین افغانستان و هندوستان و این سرحد از وسط ملت پشتون عبور میکرد ، یک ثلث پشتونها افغان و دو ثلث آنها در پاکستان بودند ، نمیدانم کی به کله افغانها انداخت که حالا که انگلیسها رفتند باید که این خط دوران موقوف بشود و پشتونستان برگردد به افغانستان ، اینها را سرناهار من توضیح دادم و گفتم چه رلی من بازی کردم و چطور شد و دعوا بر سر چه بود و رادیو چه میگفت ، این تمام قسمتهای تاریخی که در ۱۹۴۷ و ۴۸ و ۴۹ یعنی ۴۸ که انگلیسها رفتند از هند و پنج میلیون مردم کشته شدند تا روز کشن گاندی ، اینها را گفتم و بعد مرخص شدم و رفتم فردا و پس فردایش ایشان تلفن کردند و مرا خواستند که بروم پیش ایشان ، رفتم و گفتند ، خدار حمتش کند ، گفتند که بعد از ظهر همان روز ناها در افغانستان انقلاب شد و عرض خبرآمد که محمدظا هر شاه

رفته و داودخان شده رئیس دولت، یعنی رئیس جمهور و گفت که شب اعلیحضرت از من پرسیدند که قضاای افغانستان عجیب و غریب است و من شما این چیزها را که سرتها ر توگفته بودی بعرض رساندم و اعلیحضرت فرمودند چه خوب با اطلاع هستید بارک الله ! ولی نگفتم که تو بمن گفته بودی و میخواستم از شما عذر بخواهم ، گفتم هیچ اهمیت ندارد . سه چهار سال بعد سریک نهار بودیم ، مرحوم خلعتبری که خدا رحمتش کند گفت نمیتوانی امروزیک قدری صحبت افغانستان را بکنی شاید از شر این داود هم مارا بیرون بیاوری .

سوال : که شرکنده شد ولی بدتر شد

آقای براسور : بله ، ولی نه آرزو

سوال : پس این بود مطلب راجع با افغانستان ، شما خیال نوشتن خاطرات خودتان را ندارید برای هم دوره ایران و هم دوره کاریر دیپلوماتیک و آدمهای معروفی را که شناخته اید اینهارا نمیخواهید بنویسید

آقای براسور : شروع کردم با کمک یک رفیق عزیز

سوال : انشاء الله که موفق بشوید وزودتر بنویسید و ما بخوانیم برای اینکه چیزمهemi است البته باید یک قسمت آنرا بفارسی بنویسید برای اینکه یک قسمت مطلب مربوط با ایران ممکن است آنقدر شیرین باشد که شاید بدرد خواننده فرنگی نخورد و بالعکس .

آقای براسور : باید اول نوشته بشود تا به بینم چه ازان در میآید

سوال : به صورت از حضورتان خیلی خیلی ممنونم که با این لفظ شیرین خودتان تمام مطالب را فرمودید و امیدوارم که اگر باز هم چیزی باشد که بخاطرتان باید که همانطور که خودتان خواسته اید وقتی که نوشته این مصاحبه بدست شما میرسد ، آنرا هم اضافه بفرمایید .

آقای براسور : این نوشته را میفرستند .

سوال : بله بله همانطور که خود شما خواسته اید خیلی خیلی متشرکم .